

سامانیان و احیای شاهنشاهی ایرانی

محسن رحمتی*

چکیده

یکی از جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایران در طول قرن چهارم هجری تلاش حکمرانان ایرانی برای احیای شاهنشاهی ایرانی، با انگیزه‌های گوناگون، بود. حکومت سامانی نیز، با توجه به اهداف و برنامه‌های خاص خود، تلاش‌های درخور توجهی در این زمینه انجام داد.

این مطالعه در صدد است با روش توصیفی - تحلیلی و از طریق به پرسش کشیدن اندک اطلاعات موجود تاریخی تا حد امکان تلاش‌های سامانیان را برای احیای شاهنشاهی ایرانی تبیین و روشن کند.

این پژوهش نشان می‌دهد که در طول قرن چهارم عوامل متعددی، هم‌چون رقابت اشراف خراسان، رقابت با بویه‌یان، و هم‌چنین تنش در مناسبات با خلافت عباسی، سامانیان را واداشت تا برای احیای شاهنشاهی ایرانی تلاش کنند. بنابراین، سامانیان، برای کسب حقانیت در قدرت خود، به دو صورت عملی و نظری، کوشیدند تا شاهنشاهی ایرانی را احیا کنند. اگرچه برخی موانع، هم‌چون اقتدار طبقه دین‌یار، حضور گسترده عرب‌ها و ترکان، و تراکم غازیان و صوفیان در قلمرو آن‌ها، رویکرد سامانیان به احیای شاهنشاهی ایرانی را با آن بویه‌یان متفاوت کرد.

کلیدواژه‌ها: احیای شاهنشاهی، خلافت عباسی، خراسان، سامانیان، ماوراءالنهر.

۱. مقدمه

بسیاری از سنن فرهنگی و اداری شاهنشاهی ساسانی در دوره اسلامی ادامه یافت یا این‌که احیا شد. از جمله این مآثر فرهنگی احیای شاهنشاهی ایرانی است که به دو شیوه

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان mohsenrahmati45@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳

صورت پذیرفت: ۱. به صورت احیای ساختاری از طریق به‌کارگیری شیوه‌های اداری و حکومتی آن در دربار امویان و عباسیان؛ ۲. به صورت احیای عنوان شاهنشاهی و انتساب به شاهان باستانی توسط سلسله‌های ایرانی. با ضعف خلافت عباسی، از قرن سوم زمینه تشکیل سلسله‌های مستقل و نیمه‌مستقل حکومت‌گر در جای‌جای قلمرو اسلامی فراهم آمد. از آن‌جا که تنها راه کسب مقبولیت برای حکومت کردن برقراری پیوند با دستگاه خلافت بود، سران و سرداران در رقابت با یک‌دیگر، برای جلب رضایت خلیفه و اخذ منشور تلاش می‌کردند و خلیفه نیز، با بهره‌گیری از این قضیه، ضمن دادن منشور به برخی و سلب مقبولیت از بعضی دیگر، زمینه اختلافات داخلی میان این رقیبان و نابودی آن‌ها به دست یک‌دیگر و، در نتیجه، ایمن ماندن دستگاه خلافت از زیاده‌طلبی ایشان را فراهم کرد. عملکرد غیریک‌نواخت دستگاه خلافت در اعطای منشور به همه این سرداران برخی از آن‌ها را به فکر انداخت تا مقبولیت حکومتی خود را از طریق دیگری تحصیل کنند.

ترجمه بسیاری از آثار عهد ساسانی به عربی در دوران فعالیت نهضت شعوبیه و انتقال عقاید و اندیشه‌های ایرانی به جهان اسلام راه تقلید از شاهان باستانی را هموار کرد (Busse, 1973: 49). ارتباط مستقیم شاه با آسمان^۱ و، در نتیجه، جای‌گاه منبع و رفیع شاه در اندیشه سیاسی ایران شهری توسل به آن راه، به منزله مناسب‌ترین راه برای سرداران ایرانی، جلوه‌گر ساخت؛ بدین معنی که آن‌ها، با تمایز قائل شدن میان اعتقادات و ارزش‌های اسلامی با آداب و رسوم بدوی عرب‌ها، ضمن ابراز جدیت در پذیرش و حمایت از دین اسلام، خود را به اشراف یا اشخاص اساطیری ایران قبل از اسلام منتسب می‌کردند تا مقبولیت پیدا کنند.

سلسله سامانی، که در احیای موارث فرهنگی ایران باستان پیش‌قدم بود، در زمینه تلاش برای احیای شاهنشاهی ایرانی نیز طلایه‌دار دیگر خاندان‌ها به شمار می‌رفت. امیران سامانی با ترویج اندیشه‌های سیاسی عهد ساسانی، از طریق ترجمه آثار و متون ساسانی به زبان فارسی، و نیز کاربرد القاب و عناوین سلطنتی و انتساب خود به شاهان ساسانی و تقلید از ساخت اداری، سیاسی، و درباری ساسانی نخستین گام را در راه احیای شاهنشاهی ایرانی برداشتند، ولی برخی موانع و محدودیت‌ها تلاش آنان برای احیای شاهنشاهی ایرانی را با آن دیلمیان متفاوت و متمایز کرد. بنابراین، مسئله اساسی در این پژوهش این است که عملکرد سامانیان در احیای شاهنشاهی ایرانی چگونه بود؟ به عبارت بهتر، سامانیان در احیای شاهنشاهی ایرانی چه نقشی داشتند؟

تا کنون دربارهٔ احیای شاهنشاهی ایرانی در قرون نخستین اسلامی مطالعات متعددی انجام یافته است و محققانی چند در این باره قلم‌فرسایی کرده‌اند (بوسه، ۱۳۷۲: ۲۳۶-۲۴۱؛ رحمتی و شاهرخی، ۱۳۹۱: ۱۷-۳۸؛ Busse, 1973: 52-55؛ Madelung, 1969: 86-88؛ Minorsky, 1964: 12-30). اما، در این مطالعات فقط به تلاش‌های دیلمیان در این زمینه پرداخته شده و نقش سامانیان مغفول مانده است. چنان‌که جز تردول، که بر مبنای اسناد سکه‌شناختی به فعالیت‌های امیر نوح بن نصر سامانی در این زمینه اشاره‌ای می‌کند (تردول، ۱۳۹۰: ۱۸-۳۶)، تا کنون پژوهشی که به تبیین اهداف و اقدامات سامانیان برای احیای شاهنشاهی ایرانی پرداخته باشد یافت و انجام نشده است.

۲. پیدایش سلسلهٔ سامانی

اگرچه آغاز حکومت سامانیان به عهد مأمون در ۲۰۴ ق برمی‌گردد (بیهقی، ۱۳۱۷: ۶۸)، از آن‌جا که آن‌ها را تابع امیر وقت خراسان قرار داده بودند، تا نیمهٔ دوم قرن سوم هجری نمی‌توان از حکومت سامانی سخن راند. در نیمهٔ دوم قرن سوم، با برآمدن علویان طبرستان و صفاریان سیستان و به دنبال آن برافتادن طاهریان، خلیفه به‌ناچار منشور حکومت ماوراءالنهر را برای امیر نصر بن احمد سامانی (حک: ۲۵۰-۲۷۹ ق) ارسال کرد؛ در نتیجه، حکومت سامانی به جای‌گاه امارتی، آن هم از نوع استکفا، ارتقا پیدا کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۲۸). پس از درگذشت امیر نصر بن احمد سامانی نیز، با ارسال منشور حکومت منطقه به برادر کهنرش، اسماعیل بن احمد (حک: ۲۶۱-۲۹۵ ق)، تداوم حیات این امارت تضمین شد (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۸). تلاش‌های عمرو لیث برای مطیع کردن امیر سامانی به تصادم میان آن دو منجر شد و، با شکست عمرو لیث، امیر اسماعیل با قوهٔ نظامی خود بر همهٔ نواحی خراسان استیلا یافت. سپس، با لشکرکشی به گرگان و طبرستان، ضمن نابودی حکومت علویان طبرستان، آن منطقه را نیز ضمیمهٔ قلمرو خود کرد. او سپس در تعقیب محمد بن هارون، که با علویان هم‌دست شده بود، به ری و شرق جبال لشکر کشید و آن نواحی را نیز زیر سلطه گرفت. خلیفه در پاسخ به این تلاش‌ها منشور حکومت همهٔ این نواحی، اعم از خراسان، طبرستان، گرگان، و جبال، را به وی اعطا کرد و، در نتیجه، امارت سامانی به امارت استیلا تغییر وضعیت پیدا کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳-۳۲۴).

انتخاب بخارا، به منزلهٔ پایتخت، ضمن آن‌که امیر سامانی را تا حدودی از رقابت اشراف سستی خراسان رها می‌کرد، به او امکان می‌داد تا هر دو بخش شرقی و غربی قلمرو خود را

بهرتر کنترل کند. علاوه بر آن، بخارا از موقعیت فرهنگی ویژه‌ای برخوردار بود. بنابراین، حکومت سامانی را در ارائه نظام فرهنگی جدید خود یاری کرد. بخارا اگرچه، به لحاظ جغرافیایی، در ماوراءالنهر قرار داشت، به لحاظ تجاری و اقتصادی، از دیرباز، گلوگاه ارتباطی خراسان و شاهنشاهی ساسانی با چین به شمار می‌رفت. بنابراین، در نتیجه تردد گسترده ایرانیان به این شهر در عهد ساسانی (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۲) این شهر از نظر فرهنگی ارتباط تنگاتنگی با خراسان یافته بود. بنابراین، استقرار در بخارا به امیر اسماعیل امکان داد تا علاوه بر میراث سیاسی سابق رایج در ماوراءالنهر، که می‌توان آن را بازمانده سنت سیاسی عصر آریایی و هخامنشی دانست، از ماترک اندیشه‌ها و اندیش‌مندان سیاسی ساسانی^۲ نیز، که به بخارا رسیده بود، استفاده کند. شایان ذکر است که دربار خلافت عباسی هم مقلد و دنباله‌رو شاهنشاهی ساسانی به شمار می‌رفت. تقلید از شیوه اداری خلافت عباسی نیز به نحوی آشنایی با شاهنشاهی ساسانی را در پی داشت. بنابراین، از این پس امیران سامانی، که بخش اعظم قلمرو ایران را زیر سلطه داشتند، تلاش پی‌گیرانه‌ای را برای احیای شاهنشاهی ایرانی آغاز کردند.

۳. عوامل مؤثر در گرایش سامانیان به احیای شاهنشاهی ایرانی

احیای شاهنشاهی ایرانی در درون جامعه اسلامی کار راحتی نبود و حتماً با مخالفت‌های سیاسی، فرهنگی، و مذهبی بسیاری روبه‌رو می‌شد. در عین حال، برخی اقشار و نهادهای اجتماعی - که از احیای شاهنشاهی ایرانی متضرر می‌شدند - از موانع اصلی در برابر روند احیای شاهنشاهی ایرانی در دوره سامانیان بودند. با این حال، حکومت سامانی بایستی دلایل محکمی داشته باشد که به تعارض و مقابله با این اقشار پرداخت و برای احیای شاهنشاهی ایرانی کوشید. به دلیل فقدان یک متن منظم تاریخی، شناسایی این عوامل چندان آسان نیست، ولی بر اساس شواهد می‌توان این موارد را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱.۳ تنش با دستگاه خلافت

حکومت سامانی اگرچه نخست به عنوان یک «امارت استکفا» پا به عرصه وجود گذاشت و پس از غلبه بر خراسان به «امارت استیلا» ارتقا یافت، یگانه عامل اعطای مقبولیت به آن منشور خلیفه بود. اگرچه در این زمان حکومت سامانی زایده‌ای از قدرت خلافت محسوب می‌شد و تا پایان حکومت امیر اسماعیل (حک: ۲۸۷-۲۹۵ق) با خلفا روابط

حسنه داشت، پس از وی، به مرور زمان، این رابطه دچار تنش شد. امیر اسماعیل، برخلاف سنت معمول امیران (اعم از استکفا یا استیلا)، در زمان حیات، پسر خود، احمد بن اسماعیل، را به ولایت‌عهدی تعیین و معرفی کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۵). به نظر می‌رسد خلافت عباسی را این امر خوش نیامده باشد، اما به سبب ضعف قدرت نتوانست مستقیم با این امر مخالفت کند.

بنابراین، خلیفه، ضمن ارسال منشور و لوای حکومت برای جانشین وی (قرطبی، ۱۹۷۷: ۲۵؛ موسوی، نسخه خطی به شماره ۶۱ ب: ۸۱ الف)، سعی کرد که از گسترش دامنه اقتدار وی جلوگیری کند. بارس، غلام امیر اسماعیل سامانی، که فرمان‌روای گرگان بود (همدانی، ۱۹۷۷: ۱۹۴)، بر امیر احمد شورید و مقادیر هنگفتی خراج ایالات غربی قلمرو سامانی را برداشت و همراه با شمار زیادی سپاهیان تحت فرمان خود به خلیفه پناه برد. شمار این سپاهیان چنان زیاد بود که اهالی بین‌النهرین از نزدیک شدن آن‌ها به خاک عراق هراسان شدند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۰). بنابراین، خلیفه، که تصور می‌کرد با آمدن بارس و سپاهیان او شکستی سنگین بر اقتدار امیر سامانی وارد شده باشد، او را پذیرفت. از آن‌جا که امیر سامانی از این قضیه به شدت آشفته و بیم‌ناک شده بود، دربار خلیفه با صدور نامه‌ای او را آرام کرد و از تعقیب بارس بازداشت (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۱/۱۶). چنان‌که اشپولر به‌درستی گوشزد کرده (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱۴۴)، این قضیه را می‌توان سرآغاز دوره‌ای جدید در روابط فیما بین امارت سامانی و خلافت عباسی به شمار آورد. خلیفه، ضمن پناه دادن به بارس، اموال و سپاه سامانی را، که او با خود برده بود، تصاحب کرد. خلیفه با این عمل همراه با ارسال منشور امارت خراسان برای احمد (طبری، ۱۳۵۷ ق: ۸/۲۴۹) بر ماهیت امارتی حکومت سامانی تأکید کرد. این قضیه می‌تواند تلاشی باشد برای گند کردن یا ممانعت از استقلال‌طلبی امیر سامانی.

حکومت سامانی نیز در پاسخ به این امر موضعی دوگانه در قبال خلافت اتخاذ کرد؛ از یک سو، با پناه دادن به گریختگان از دربار خلیفه (همدانی، ۱۹۷۷: ۱۹۴) سعی کرد تا اقدام خلیفه را تلافی کند و، از سوی دیگر، با ترس از تیرگی بیش‌تر روابط، کوشید برای التیام روابط اقدام کند. بنابراین، با حمله به سیستان و مناطق مجاور آن در ۲۹۸ ق، علاوه بر گسترش قلمرو خود، مخالفان خلیفه را دست‌گیر و به بغداد اعزام کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۹۶-۲۹۰). هم‌چنین، مقادیر معتابھی هدایا به دربار خلافت ارسال کرد (ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق: ۵/۹۸؛ ذهبی، ۱۴۰۳ ق: ۱۵/۴۷) تا رضایت خلیفه را جلب کند.

پس از درگذشت امیر احمد، این موضع دوگانه خلیفه در برابر سامانیان ادامه یافت. از یک سو، با ارسال منشور حکومت خراسان و ماوراءالنهر به تقویت امیر نصر (حک: ۳۰۱-۳۳۱ ق) در مقابل رقیبان متعدد وی پرداخت، که از خلیفه منشور می‌خواستند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۱/۳۳) و از طرف دیگر، پس از شورش سیستان علیه امیر سامانی، بدون آن‌که به امیر فرصت دهد تا برای تجدید سلطه خود اقدامی کند، منشور حکومت سیستان را در ۳۰۱ ق به بدرالکبیر، حکمران پارس و کرمان، واگذار و با این عمل بخشی از قلمرو سامانی را تصاحب کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۰۱-۳۰۹). این کارگزار جدید خلیفه، علاوه بر تصرف سیستان، به عاملان و کارگزاران امیر سامانی در نواحی پیرامون سیستان، یعنی بست و رخج و غزنه، نیز حمله و برخی از آن‌ها را دست‌گیر کرد و به بغداد فرستاد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/۷۹). هم‌چنین، در ۳۰۲ ق، محمد بن علی صعلوک، حکمران سامانی بخشی دیگر از قلمرو سامانی، یعنی ری و نواحی پیرامون آن، را به حضور پذیرفت و از طرف خود و به صورت مستقیم او را به حکومت آن‌جا گماشت (قرطبی، ۱۹۷۷: ۵۰). مدتی بعد، در ۳۰۴ ق یکی دیگر از غلامان خلیفه، به نام یوسف بن ابی‌الساج، با بیرون راندن صعلوک، از طرف خلیفه بر ری مسلط شد و تا ۳۱۴ ق به مدت ده سال این غلامان خلیفه بر آن ناحیه حکومت کردند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/۱۰۰-۱۰۴، ۱۶۶). چند سال بعد نیز، با اعطای منشور حکومت خراسان به احمد بن سهل، سپهسالار سامانی آن ایالت این روند را تداوم بخشید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۴۱). اگرچه امیر سامانی پس از غلبه بر احمد بن سهل در رجب ۳۰۷ ق در پاسخ به درخواست خلیفه با ارسال اسیران به بغداد سعی می‌کرد روابط ترمیم یابد (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۶۵۰)، اندکی بعد خلیفه به اعزام مبلغانی به میان بلغارهای نومسلمان ساکن در اطراف ولگا (ابن فضلان، ۱۹۹۳: ۶۷-۶۸) مبادرت ورزید. نظر بر آن‌که این قوم توسط بازرگانان ماوراءالنهر و در عهد امیر اسماعیل مسلمان شده بودند (ابن‌شهاب یزدی، نسخه خطی به شماره ۱۳۳۰ ف: گ ۶۶ ب) و هم‌چنین با توجه به این‌که آن‌ها تا حدودی تحت تأثیر و نفوذ معنوی حکومت سامانی قرار داشتند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۸۳)، این قضیه را می‌توان تلاشی دیگر از خلیفه برای تضعیف قدرت امیر سامانی در نظر گرفت. تأکید کارگزاران امیر سامانی بر شایسته‌تر بودن امیر سامانی برای تبلیغ در میان بلغارها نسبت به خلیفه (ابن فضلان، ۱۹۹۳: ۸۱) نیز به صورت تلویحی می‌تواند نشان‌دهنده نارضایتی سامانیان از این قضیه باشد.

بنابراین، اندکی بعد که شیعیان نیشابور یکی از سادات علوی، موسوم به ابن زبارة، را به خلافت برگزیدند و با لقب «العاصد بالله» با وی بیعت کردند، واکنش امیر سامانی نیز چندان خشن نبود. این خلافت چهار ماه به طول انجامید و سرانجام به دست حمویه بن علی، سپهسالار سامانی، دست‌گیر شد و، برخلاف موارد قبلی که مخالفان را به بغداد اعزام می‌کردند، او را به بخارا فرستادند. امیر او را زندانی کرد، اما پس از مدتی او را آزاد و حتی از خزانه نیز برای وی مستمری تعیین کرد (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲/۴۹۵، ۵۱۵؛ ابن عنبه، ۱۳۸۰ ق: ۳۴۷). این مدارا با مخالفان و مدعیان خلیفه در قیاس با موارد قبلی می‌تواند سردی روابط بین امیر و خلیفه را نشان دهد. خلیفه نیز در ۳۱۸ ق ابراهیم بن احمد، برادر شورشی امیر سامانی، را در قلمرو خود پناه داد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/۲۱۲). بنابراین، پیداست که از آغاز قرن چهارم فضایی تنش‌آمیز بر روابط فیما بین سامانیان و خلافت عباسی حاکم شده بود. این قضیه به نحوی مقبولیت حکومت سامانی را تحت الشعاع قرار می‌داد. بنابراین، امیران سامانی ناچار بودند به جست‌وجوی راه دیگری برای کسب حقانیت و مقبولیت حکومت خود بپردازند؛ البته، تداوم این جست‌وجو هم بر تشدید تنش میان آن دو افزود. با توجه به جای‌گاه فرمان‌روا در اندیشه شاهنشاهی، این اندیشه می‌توانست با حقانیت بخشیدن به قدرت امیر رابطه طولی خلیفه و امیر را به رابطه‌ای عرضی مبدل کند. بنابراین، بدیهی به نظر می‌رسد که سامانیان برای حل این مشکل به احیای شاهنشاهی ایرانی روی آورده باشند.

۲.۳ رقابت با اشراف

امیران سامانی به یکی از خاندان‌های دهقانی و اشرافی ماوراءالنهر تعلق داشتند. این اشراف متعدد خراسان خود را با سامانیان هم‌پایه می‌دانستند؛ سامانیانی که منشور خلیفه موجب برتری آنان بر اشراف شده بود. بنابراین، اگر هریک از آن‌ها به هر طریقی می‌توانست از خلیفه منشور بگیرد، قدرت امیر سامانی را به چالش می‌کشید. این موقعیت ظریف امیر سامانی را به فکر انداخت تا پایه‌های قدرت خود را بر بنیان دیگری استوار کند تا او را در جای‌گاهی برتر از دیگر اشراف بنشانند و خلیفه هم نتواند آن را تهدید کند. اشرافی را که قدرت امیر سامانی را به چالش می‌کشیدند در دو دسته می‌توان مطالعه کرد:

۱.۲.۳ رقابت اعضای خاندان سامانی

خاندان سامانی نیز، هم‌چون دیگر حکومت‌های اشرافی، حکومت را میراث خانوادگی تلقی می‌کردند و هریک از اعضا و افراد آن در شهری یا ایالتی حکومت می‌کرد و فقط یک نفر

که عضو ارشد خاندان (معمولاً از نظر سنی) هم به شمار می‌رفت به عنوان امیر انتخاب می‌شد (فرای، ۱۳۷۲: ۱۳۰). این شیوه سیاسی یا این جریان فکری، که می‌توان آن را سنت سیاسی شیخوخیت‌سالار نامید، در ماوراءالنهر، به‌ویژه در سمرقند و فرغانه، که قلمرو سنتی و موروث خاندان سامانی بود، حامیان زیادی داشت (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۱۰۸). طرف داران این شیوه سیاسی در پشت سر اسحاق بن احمد، برادر امیر اسماعیل، صف کشیدند و قدرت امیر سامانی را به چالش کشیدند. با تاسی به نظریه سنتی شیخوخیت‌سالار، اسحاق بن احمد را جانشین بالاستحقاق اسماعیل می‌دانستند.

بنابراین، امیر احمد بن اسماعیل (حک: ۲۹۵-۳۰۱ ق) و امیر نصر بن احمد (حک: ۳۰۱-۳۳۱ ق) هریک در آغاز جلوس خود ناچار شدند تا با هواداران این جریان نبرد کنند (طبری، ۱۳۵۷-۱۳۵۸ ق: ۸/ ۲۵۵-۲۵۶؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲/ ۳۵۶). این فضا به مخالفان دیگر هم فرصت می‌داد تا با پیوستن به این خویشاوندان به مقابله با امیر سامانی برخیزند (ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق: ۵/ ۱۲۷). اسحاق گرفتار و در قهندز بخارا زندانی شد (معین‌الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۶). اگرچه موفقیت هر دو امیر در سرکوبی این خویشاوندان عاصی تداوم حکومت سامانی را تضمین کرد، چند سال بعد، برادران امیر نصر نیز، به منزله آخرین مدافعان اندیشه شیخوخیت‌سالار، به جنبش افتادند، اما پیش از اخذ نتیجه دست‌گیر و در قهندز بخارا محبوس شدند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۳۱)، ولی گروهی از مخالفان امیر نصر، برای مقبولیت دعاوی سیاسی خود، برادران امیر نصر را از زندان آزاد کردند و سپر خود قرار دادند. شورش فراگیر آن‌ها، به بهانه دفاع از این مدعیان، در ۳۱۸ ق اوضاع قلمرو سامانی را به شدت متلاطم کرد. دیگر مخالفان امیر نیز به شورشیان پیوستند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/ ۷۸-۷۹، ۲۰۸-۲۱۲، ۲۲۲). با درایت درباریان سامانی، عصیان در ماوراءالنهر به سرعت مهار شد، اما دامنه شورش به خراسان و تخارستان رسید و تا سه سال به طول انجامید. امیر سامانی با صرف هزینه فراوان توانست بر آن‌ها غالب آید.

۲.۲.۳ رقابت دیگر خاندان‌های دهقانی و اشرافی

چنان‌که اشاره شد، در خراسان و ماوراءالنهر دهقانان و اشراف قدرت‌مند سنتی زندگی می‌کردند. آن‌ها، به لحاظ اجتماعی، خود را با امیر سامانی هم‌پایه می‌دانستند، زیرا به‌زعم آنان، امیر سامانی فقط از طریق منشور حکومت خلیفه بر آن‌ها برتری یافته بود. بنابراین، هرگاه فرصت می‌یافتند یا به عللی از امیر می‌رنجیدند می‌کوشیدند تا با اخذ منشور از خلیفه حکومت خراسان را به دست بگیرند.

بنابراین، امیران سامانی از همان آغاز سعی کردند تا این رقیبان را مهار کنند و از اقتدار آنان بکاهند (عبدالیف، ۱۳۷۸: ۴۹-۵۰؛ فرای، ۱۳۶۵: ۷۷، ۱۷۹؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/ ۴۵۹). طبیعی است این امر خشم دهقانان را در پی داشت که در طی چند مرحله و به صورت چند شورش علیه امیر سامانی متبلور شد: نخست این که با تحریک غلامان احمد بن اسماعیل (حک: ۲۹۵-۳۰۱ق) برنامه قتل او را در ۲۳ جمادی الاخر ۳۰۱ق طراحی کردند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۷۱؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۹؛ برای تحلیل های گوناگون در این زمینه ← اشپولر، ۱۳۷۹: ۱/ ۱۴۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۹۲-۱۹۳؛ هروی، ۱۳۸۰: ۲۲۸-۲۳۲). هم چنین، اندکی بعد، به سرکردگی حسین بن علی مروودی در ۳۰۳ق شورش کردند و به او کمک کردند تا بر سراسر خراسان مسلط شود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۰۸). پس از سرکوبی وی، پشت سر احمد بن سهل صف کشیدند. احمد بن سهل، که از نظر پای گاه اشرافی عریق تر و اصیل تر از آل سامان می نمود (بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۹)، همه متصرفات غربی سامانی در جنوب رود آموی را متصرف شد. او حتی توانست از خلیفه عباسی منشور حکومت بر خراسان را بگیرد و از نظر مقبولیت در نزد مردم با امیر سامانی هم پایه شود (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۴۱). با پای مردی درباریان سامانی، هم چون حمویة بن علی، ابوالفضل بلعمی در رجب ۳۰۷ق بر او غالب آمد و به عمر و شورش یک ساله او پایان داد. بنابراین، تداوم حکومت سامانی منوط و مشروط به اتخاذ رویکردی بود که در سایه آن بتواند خود را از رقابت این اشراف (اعم از اعضای خاندان سامانی یا دهقانان خراسان) برهاند. با توجه به حق الهی سلطنت و هم چنین موروثی بودن آن در تفکر شاهنشاهی، به نظر می رسد که در سایه تلاش برای احیای شاهنشاهی ایرانی، به منزله راه حلی مناسب، جای گاه خاندان سامانی بالاتر از دیگر اشراف قرار می گرفت. در عین حال، حکومت در فرزندان امیر اسماعیل محدود و منحصر می شد و دیگر خویشاوندان از داشتن چنین حقی محروم می شدند. بنابراین، این امر می توانست زمینه ای باشد برای تمایل امیر سامانی برای احیای شاهنشاهی و طبیعی بود که تلاش های اولیه امیران سامانی برای احیای شاهنشاهی تیرگی روابط آنها را تشدید کرد.

۴. رقابت با دیلمیان در احیای شاهنشاهی ایرانی

با ظهور دیلمیان و غلبه آنها بر نواحی مرکزی ایران، فصل تازه ای در تاریخ ایران گشوده شد. با توجه به تأخیر اسلام پذیری دیلمیان و هم چنین حفظ موازیت فرهنگی عهد باستان

در نواحی مرکزی تا قرن چهارم (قمی، ۱۳۶۱: ۸۸-۸۹)، دیلمیان حاکم بر ناحیه مرکزی، با اتخاذ عنوان «شاهنشاه»، برای احیای شاهنشاهی ایرانی بسیار تلاش کردند. این روند را اسفار بن شیرویه در ۳۱۶ ق آغاز کرد، مرداویج زیاری و سپس رکن‌الدوله دیلمی آن را ادامه دادند، به دست عضدالدوله به تکامل رسید، و با حضور در بغداد و زیر سلطه گرفتن خلافت عباسی عملاً شاهنشاهی ایرانی محقق شد.

ضمن آن‌که سلطه بویه‌یان بر ایران مرکزی (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۵۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۱/ ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۵۵، ۲/ ۴-۸) سرآغاز رقابتی دیرپا بین آن‌ها و حکومت سامانی بر سر تصرف جبال بود (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۱۲). در واقع، غلبه آن‌ها بر بغداد و تسلط بر خلفا (مسعودی، ۱۹۳۸: ۳۴۶) به آن‌ها فرصت داد تا در رقابت خود با سامانیان برای تصرف ایران مرکزی از نیرو و حمایت معنوی خلفا استفاده کنند. بنابراین، کوشیدند تا با زمینه‌سازی شورش ابوعلی چغانی علیه امیر نوح و حمایت از وی از طریق اخذ منشور حکومت خراسان از خلیفه منصوب خود، المطیع لله (حک: ۳۶۳-۳۳۴)، ضمن تضعیف قدرت سامانیان، به هدف خود در غلبه بر نواحی مرکزی ایران برسند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۲/ ۱۱۷-۱۱۹). این امر حقانیت حکومت امیر نوح را به خطر انداخت. او برای مقابله با این قضیه، باید راه دیگری برای کسب مقبولیت می‌جست.

بنابراین، اگرچه با به رسمیت نشناختن خلیفه منصوب بویه‌یان، هم‌چنان نام خلیفه سابق را در سکه و خطبه ذکر کرد (قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۰۲-۲۰۴؛ Lane Poole, 1881-1889: 2/ 97-103)، تداوم این فضا او را ناچار می‌کرد تا در رقابت با بویه‌یان برای احیای شاهنشاهی ایرانی بسیار تلاش کند، زیرا اشراف ایرانی خراسان نیز از تلاش‌های بویه‌یان برای احیای شاهنشاهی استقبال می‌کردند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۲/ ۱۵۴-۱۵۵؛ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۳/ ۲). بنابراین، امیران سامانی، که هم با بویه‌یان رقابت می‌کردند و هم خود را برای داشتن عنوان شاهنشاه سزوارتر می‌دانستند، به رقابت با آن‌ها برخاستند و این امر تلاش سامانیان را برای احیای شاهنشاهی ایرانی تکمیل کرد.

۵. موانع احیای شاهنشاهی ایرانی

با توجه به آن‌چه گفته شد، معلوم است که سامانیان دلایل و انگیزه فراوانی برای احیای شاهنشاهی ایرانی داشتند، ولی این سؤال پیش می‌آید که سامانیان برای تحقق این موضوع (یعنی احیای شاهنشاهی ایرانی) چه کردند؟ چرا حکومت سامانی — سلسله‌ای که برای

احیای شاهنشاهی تلاش کرده - شناخته شده نیست؟ یافتن پاسخ این سؤال منوط به واکاوی وضعیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی ماوراءالنهر در عهد سامانی است؛ بدین معنی که گروه‌های اجتماعی مقتدری در ماوراءالنهر حضور داشتند که سامانیان را از تلاش مستقیم و آشکار برای احیای شاهنشاهی ایرانی بازمی‌داشتند.

در این زمان، ماوراءالنهر ثغر بزرگ به شمار می‌رفت و شمار زیادی از غازیان و مطوعه مسلمان از اطراف و اکناف جهان اسلام در آن جا گرد می‌آمدند و به جهاد با ایلات غیرمسلمان بیابان‌های شمالی مشغول بودند (استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۹؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹ ق: ۵/ ۴۶-۴۷). چنان‌که از اسناد و متون تاریخی نیز برمی‌آید، خاندان سامانی نیز خود در آغاز امر، به منزله فرمانده این غازیان، حکومت نواحی شرقی ماوراءالنهر را بر عهده گرفته بودند (سمعانی، ۱۴۰۹ ق: ۳/ ۲۰۱). این غازیان تا نیمه قرن چهارم در این منطقه مشغول بودند و، در عین حال، یکی از ارکان اصلی ارتش سامانی به شمار می‌رفتند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۴؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۵۶)، اما با مسلمان شدن قرق‌ها در نیمه قرن چهارم این غازیان بی‌کار شدند و بی‌کاری آن‌ها زمینه را برای بروز رفتارهای لگام‌گسیخته آن‌ها و، در نتیجه، نابسامانی اجتماعی در آن جا فراهم کرد. حکومت سامانی برای مقابله با این موضوع در ۳۵۵ ق این غازیان را به مهاجرت به دیگر نواحی مرزی و دیگر ثغور اسلامی، نظیر آناتولی و مرز هند، هدایت کرد (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۳/ ۲۰۱-۲۰۳، ۲۲۲-۲۲۸). تا آن زمان، غازیان یکی از مهم‌ترین اقشار منطقه بودند. ساده‌زیستی و زهدپیشگی، که لازمه حضور در چنین قشری بود، آن‌ها را از هر نوع تجمل‌گرایی دور می‌کرد؛ در حالی که یکی از ویژگی‌های اصلی شاهنشاهی تجمل‌گرایی بود. بنابراین، حق با تردول است که بی‌میلی سامانیان را در تبلیغات جنجالی درباره احیای شاهنشاهی ایرانی، تا حدودی، معلول «سابقه طولانی‌شان به عنوان غازیان پرهیزکار» می‌داند (تردول، ۱۳۹۰: ۳۴).

در منطقه ماوراءالنهر - به لحاظ موقعیت جغرافیایی آن، یعنی دوری از مراکز قدرت سیاسی (تیسفون، دمشق، و بغداد) و واقع شدن بر سر راه‌های تجاری و همسایگی با دشت‌های گسترده اوراسیا - بافت مذهبی خاصی ایجاد شده بود. از قدیم‌الایام در این منطقه گروه‌های بودایی، مسیحی، و مانوی مذهب بسیاری حضور داشتند که بعد از ورود اسلام به منطقه به تدریج یا مسلمان شدند یا از آن منطقه مهاجرت کردند (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۶۰۰، ۶۱۶؛ بغدادی، ۱۳۶۷ ق: ۶۲؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۹۰-۱۹۷؛ *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، ۱۳۶۲: ۱۰۷)، اما، حضور گسترده این ادیان با تعالیم

ریاضت‌کشانه، عملاً به تقویت روحیه ساده‌زیستی و دوری از تجمل و زخارف دنیوی در منطقه کمک کرد. هم‌چنین، حضور پُرنرنگ شیوخ و دراویش متصوفه در این منطقه در طول قرن چهارم خراسان و ماوراءالنهر را به یکی از کانون‌های اصلی تصوف و عرفان تبدیل کرده بود (سمعانی، ۱۴۰۹ ق: ۳/۳۹۶، ۴۴۷، ۴/۶۱، ۵/۵۹۲، ۵۶۴).

هم‌چنین، بافت خاص منطقه به اقتدار بیش از حد طبقات روحانی و به‌اصطلاح دین‌یار کمک می‌کرد. حضور پیشوایان بزرگ اهل سنت در خراسان و ماوراءالنهر (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۶۶: ۳/۶۶۹-۶۷۰)، ضمن تحکیم اقتدار دین‌یاران، به رونق مدارس علوم دینی در منطقه کمک کرد؛ چنان‌که بسیاری از طالبان علم از اطراف و اکناف جهان اسلام برای تحصیل علوم دینی به این منطقه روانه می‌شدند و عموماً در آن‌جا اقامت می‌گزیدند (سمعانی، ۱۴۰۹ ق: ۱/۹۹، ۴/۲۴۵، ۳/۳۶۱، ۴/۵۶، ۵/۱۴۰، ۵/۵۶۳، ۵/۵۶۴). از طرفی، درخواست فقیهی چون ابو عبدالله بخاری از امیر نصر برای اعزام اسماعیل به حکومت بخارا (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۰۸) نشان‌دهنده قدرت اجتماعی این فقه‌است و هم‌چنین تلاش حکومت سامانی برای پیوند با دین‌یاران، به منزله یک عامل اساسی مقبولیت قدرت، بیان‌گر قدرت این دین‌یاران است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۸؛ موسوی، نسخه خطی به شماره ۶۱ ب: گ ۸۱ الف).

از نظر این پیشوایان مذهبی، خلافت عباسی مصداق اولوالامر و یگانه قدرت مشروع بود که خروج از اطاعت وی به معنی بغی در نظر گرفته می‌شد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۴۲). در اقتدار این گروه و نفوذ آن‌ها همین بس که در دوران آغازین حکومت سامانیان در جریان جدال امیر اسماعیل با برادرش، نصر بن احمد، در ۲۷۳ ق، مردم بخارا به سپاه امیر اسماعیل «علف ندادند و گفتند که این‌ها خارجیان‌اند و ما را حلال نباشد نصرت ایشان» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۴). و یک بار دیگر در اواخر عهد سامانی، در جریان حمله قراخانیان، خطیبان سامانی از مردم دعوت کردند برای غزا با آن‌ها اسلحه بردارند و به مقابله پردازند، اما فقیهان و علما، با استناد به این‌که درگیری میان دو حاکم مسلمان بر سر حکومت است و جهاد به شمار نمی‌رود، هیچ‌کس به یاری آن‌ها برنخواست (صابی، ۱۹۰۴: ۴۰۲). از سوی دیگر، دین‌یاران نشاط و شراب و اسراف و تجمل را، که از ویژگی‌های لاینفک شاهنشاهی بود، ناپسند می‌دانستند (نسفی، ۱۳۷۸: ۴۴۲-۴۴۳؛ ثعالبی، ۱۹۹۰: ۱۰۹). بنابراین، تقید این قشر به احکام شرعی به‌شدت در تقابل با اسراف، تجمل، نشاط، و شراب قرار داشت؛ آن‌چه از ویژگی‌های حکومت شاهنشاهی به شمار می‌رفت.

بنابراین، در نتیجه حضور گسترده و فعالیت این سه گروه دین‌یاران، غازیان، و صوفیان، وضعیت فرهنگی ماوراءالنهر به حالتی درآمدی بود که دنیاگریزی و گرایش به زهد و سادگی مشخصه غالب آن بود و با تجمل‌گرایی شاهانه در تضاد قرار داشت (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۱۳۱، ۱۹۹؛ جهشیاری، ۱۳۵۷: ق: ۲۵۹؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ق: ۱۲۹/۲، ۳۹۶/۳، ۴۴۷/۵؛ قرشی، ۱۳۹۸: ق: ۱/۲۲۰-۲۲۱، ۳/۱۱۴؛ سبکی، ۱۳۸۳-۱۳۸۸: ق: ۲/۲۲۶؛ ذهبی، ۱۹۶۱: ۳/۳۱۵؛ ابن بیع، ۱۳۳۷: ۱۵۴؛ بغدادی، ۱۳۶۷: ق: ۱۵۷).

توده مردم نیز به شاهنشاهی توجه نداشتند، چون آن‌ها فقط از زمان شاپور اول تا زمان بهرام گور (از ۲۶۰ تا ۴۸۰ م) زیر فرمان ساسانیان بودند و از آن پس با فرمان‌روایی هپتالیان و سپس ترک‌ها و بعد عرب‌ها ارتباط مستقیمی با ساسانیان نداشتند (طبری، ۱۳۵۷-۱۳۵۸: ق: ۱/۳۵۴، ۴۹۰-۴۹۶، ۵۰۶-۵۰۸، ۵۲۸؛ مشکور، ۱۳۶۲: ۱/۱۶۸-۱۷۳، ۱۸۷-۲۴۸، ۳۲۸-۳۴۲، ۵۴۸-۵۵۳، ۵۷۰-۵۷۱، ۶۱۴-۶۲۶). ضمن این که در دوره ساسانی نیز سبک و ساخت سیاسی بر حفظ ملوک‌الطوایف در نواحی مرزی یا به عبارت بهتر اعطای استقلال داخلی به نواحی مرزی بود (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۴؛ اصفهانی، ۱۳۴۰: ق: ۴۰؛ نفیسی، ۱۳۵۲: ۸-۱۷)، که در این مدت هم حکومت ساسانی در امر فرارود داخلی نداشت. در نتیجه، مردم منطقه چندان احساس تعلق خاطری به نظام شاهنشاهی نداشتند. بنابراین، اگرچه برخی مآثر فرهنگی و موارث فرهنگی عهد باستان در ماوراءالنهر تا قرن پنجم هنوز زنده و برقرار بود (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۳-۲۵، ۳۳؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۳۴)، بیش تر این موارد به مسائل فرهنگی و دینی مربوط بودند و در زمینه نوع تفکر سیاسی و شکل حکومت به شاهنشاهی چندان توجهی نداشتند و همان نظام ملوک‌الطوایفی قدیم را بهترین الگو می‌دانستند.

ماوراءالنهر، به‌ویژه بخارا، از نواحی‌ای بود که در هنگام فتوحات تازیان مورد توجه آن‌ها واقع شد و تعداد زیادی از قبایل عربی به این نواحی کوچیدند و در اطراف و اکناف آن مستقر شدند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۶۱، ۶۶، ۷۳؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ق: ۲/۶۸، ۲۸۹، ۳۰۶، ۲۶۷/۴، ۴۱۸/۵؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ق: ۵/۳۶۹). چنان‌که، به قول یعقوبی، در اواسط قرن سوم هجری، اسروشنه تنها منطقه‌ای بود که عرب‌ها در آن مستقر نشده بودند، وگرنه در همه بخش‌های ماوراءالنهر عرب‌های زیادی مستقر شده بودند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ق: ۱۲۵). هم‌دینی و هم‌خونی و هم‌نژادی این عرب‌های مسلمان با خلافت عباسی و هم‌چنین بیگانگی کامل اذهان و عقول آن‌ها با مفاهیم شاهنشاهی و لوازم مربوط به آن باعث می‌شد که هیچ تصویری از این امر نداشته باشند. بنابراین، اگر با این قضیه مخالف نبودند، با این ماجرا هم

نمی‌توانستند هیچ‌گونه هم‌دلی و هم‌راهی کنند؛ ضمن این‌که ممکن بود این حرکت را حتی کهنه‌پرستی و تلاش برای کنار زدن شعایر اسلامی مطرود و منفور هم بدانند.

هم‌چنین، قلمرو سامانی همیشه با بیابان‌های شمالی در ارتباط بود و در طول قرون مراداتی بین آن‌ها صورت می‌گرفت. بنابراین، گروهی از ایلات ترک نواحی شمالی در برخی از نواحی ماوراءالنهر مستقر شده بودند. از سوی دیگر، پس از اسلام، با غزوات غازیان و نظام برده‌داری، که در خلافت اموی و عباسی راه‌اندازی شد و در عهد عباسی تداوم یافت، عدۀ زیادی از افراد این ایلات، به عنوان برده (اعم از غلام یا کنیز)، به جهان اسلام وارد شدند و ماوراءالنهر منبع اصلی تأمین برده در جهان اسلام شد (استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۷). با توجه به استفادهٔ خاندان سامانی از این غلامان در امور نظامی و خدماتی، بر تعداد آن‌ها در دربار افزوده شد؛ چنان‌که دربار سامانی، پس از بغداد، مهم‌ترین مرکز تربیت و آموزش بردگان شد (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۱۴۱). تصمیم امیران سامانی به خلع ید دهقانان آن‌ها را هر لحظه به غلامان ترک وابسته‌تر کرد (فرای، ۱۳۶۵: ۱۳۰-۱۳۱). این امر، از یک سو اشراف ایرانی را، به منزلهٔ تنها گروه اجتماعی که می‌توانست از اقدامات شاه برای احیای شاهنشاهی ایرانی حمایت کند، تضعیف کرد و، از سوی دیگر، غلامان ترک را، که هیچ نوع علقه‌ای به فرهنگ ایرانی، به‌ویژه احیای شاهنشاهی ایرانی، نداشتند، بر امور مسلط کرد.

بنابراین، حضور متراکم این گروه‌های ترک و عرب با شعار ایرانی‌گرایی در تضاد بود و با تبلیغات و جنجال در خصوص احیای شاهنشاهی ایرانی منافات داشت. در جامعه‌ای که مملو از عناصر ترک و عرب بود چگونه می‌شد شعار احیای شاهنشاهی ایرانی سر داد؟ حضور ترکان و عرب‌ها، که در شعر فردوسی تبلور یافته، بیش از هر چیز می‌تواند نامساعد بودن فضای جامعهٔ قلمرو سامانی (فردوسی، ۱۳۷۷: ۸/ ۲۲۴۲) را در جهت احیای شاهنشاهی ایرانی بنمایاند. در نتیجه، امیران سامانی، با توجه به این محدودیت‌ها، بیش از آن‌که شعار احیای شاهنشاهی را بر زبان بیاورند، ناچار بودند با اقدامات عملی در این زمینه بکوشند، ولی در قلمرو بویهیان، در ناحیهٔ شرقی جبال، مواریت فرهنگی باستانی تا اوایل قرن چهارم هنوز زنده و پویا بودند (قمی، ۱۳۶۱: ۸۸-۸۹؛ اشپولر، ۱۳۷۹: ۱/ ۳۴۷). در نزد دیلمیان به سبب تأخیر در پذیرش اسلام اندیشه‌های باستانی هنوز سرزنده بود و در ایالت فارس نیز با وجود سنگ‌نوشته‌ها و حجاری‌های فراوان از شاهان ساسانی و عهد باستان این یاد و خاطره هنوز برقرار بود. بنابراین، با استحکام بیش‌تری توان طرح ادعای احیای شاهنشاهی ایرانی را داشتند. بنابراین، هم‌راه با اقدامات عملی، در حیطهٔ شعار و تبلیغات مرتبط با شاهنشاهی ایرانی هم فعال بودند؛ در نتیجه، توانستند گوی سبقت را از سامانیان برابند.

۶. اقدامات سامانیان برای احیای شاهنشاهی ایرانی

تلاش امیران سامانی برای احیای شاهنشاهی ایرانی یا، به عبارت دقیق‌تر، تبدیل حکومت خود به نظام پادشاهی را می‌توان در دو محور احیای ساختاری و اتخاذ عنوان مطالعه کرد:

۱.۶ سامانیان و احیای ساختاری شاهنشاهی

نخستین محور از تلاش‌های سامانیان برای احیای شاهنشاهی ایرانی تلاش برای احیای ساختاری است که می‌توان آن را به صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

۱.۱.۶ تمرکزگرایی سیاسی

امیران سامانی، که در طول سالیان دراز با نظام سیاسی ملوک‌الطوایفی ماوراءالنهر آشنا بودند و خود نیز از درون همین نظام به حکومت رسیده بودند، تصمیم گرفتند تقسیمات اداری و تنظیمات سیاسی قلمرو خود را شبیه تنها الگوی پادشاهی مشرق‌زمین، یعنی حکومت ساسانی، ترتیب دهند. بنابراین، آن‌ها، که هم‌چون اردشیر بابکان وارث سیستم ملوک‌الطوایفی گسترده شده بودند، به پیروی از او، ضمن اعمال مستقیم سلطه بر اطراف پایتخت و مرکز قلمرو، بخش‌هایی از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی سابق را در نواحی مرزی قلمرو تحت فرمان حفظ کردند. در این سیستم سیاسی-اداری، که واجد هر دو نوع نظام سیاسی ملوک‌الطوایفی و متمرکز (تک‌خدایی) بود، مناطق داخلی قلمرو تحت فرمان امیر قرار داشت و در مرزهای قلمرو حکومت‌های مستقل محلی، که بر نظارت عالی‌امیر گردن نهاده بودند، قرار داشت (حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۱۳۶۲: ۸۹).

نخستین اقدام برای ایجاد تمرکز سیاسی مهار کردن نیروی گریز از مرکز دهقانان و اشراف محلی بود. بنابراین، به طرق مختلف، به خلع ید اشراف پرداختند؛ چنان‌که با مقایسه تعداد دهقانان مقتدر واحه بخارا در زمان فتوحات با عصر امیر اسماعیل، که هیچ دهقان مقتدری باقی نمانده بود و هم‌چنین با تعمیم رفتار امیر اسماعیل در ضبط املاک بخارا خداه (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۶) می‌توان به شدت و فراگیری این تمرکزگرایی سیاسی پی برد. متأسفانه، به سبب کمبود اطلاعات درباره عصر امیر اسماعیل، نمی‌توانیم به کنه و عمق رفتار سیاسی او پی ببریم. اما، تصور می‌رود که اقدام او در برچیدن خاندان ریشه‌دار دهقانی اشروسنه در ۲۸۰ ق (زامباور، ۲۵۳۶: ۳۰۱) درباره دیگر دهقانان متعدد فرغانه و سغد و حوضه رود سیحون به کار رفته باشد. چنان‌که در فاصله دو رود سیحون و جیحون، که

زمانی مملو از امارت‌نشین‌های کوچک مستقل بود، فقط یک حکم جاری بود و آن حکم امیر سامانی. امیران سامانی حتی برخی برادران و بنی‌اعمام خود را، که در اطراف سیحون حکومت می‌کردند، بر کنار و قلمرو آن‌ها را ضمیمه قلمرو مستقیم خود کردند. اما، امیران سامانی، به حکم میراث سنتی ایران، در ثغور امپراتوری و مرزهای قلمرو خود، خاندان‌های محلی مستقل را ابقا کردند یا حکومت‌های محلی وابسته ایجاد کردند (حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۱۳۶۲: ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۰۲-۳۱۵؛ ناجی، ۱۳۷۸: ۱۵۴-۱۵۶). این حکومت‌های مستقل محلی حفظ سرحدات را بر عهده داشتند. متأسفانه، از نحوه ارتباط آن‌ها با حکومت مرکزی و وظایف متقابل آن‌ها اطلاع دقیقی نداریم.^۳

۲.۱.۶ سازمان دیوانی اداری

دومین اقدام امیران سامانی برای ایجاد پادشاهی ایجاد سازمان اداری - دیوانی وسیع و گسترده‌ای بود که توانایی اداره امپراتوری تحت فرمان را داشته باشد. تا آن زمان، در خراسان و ماوراءالنهر سازمان اداری - دیوانی مستقلی وجود نداشت و فقط دواوین موجود، به منزله زایده‌ای از تشکیلات دیوانی بغداد، در این منطقه حضور داشتند و امور مربوط به این منطقه را انجام می‌دادند. اما، از آن‌جا که از آغاز حکومت امیر اسماعیل به بعد هیچ سندی یا نشانه‌ای که نشان‌دهنده پرداخت خراج به دربار بغداد باشد وجود ندارد، می‌توان تصور کرد که امیران سامانی، با تقلید از دستگاه خلافت و با توجه به ضرورت‌های محلی، یک سازمان اداری - دیوانی مستقل در بخارا به وجود آوردند که پیش از آن وجود نداشت و به پشتوانه آن تا بیش از یک قرن بر قلمرو سامانی حکومت کردند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۶-۳۷). حضور این نظام دیوانی مستقل از خلافت، که برای نخستین بار در مشرق ایران دیده می‌شود، بیش از هر چیز حاکی از استقلال همه‌جانبه امیران سامانی از خلافت و به نحوی به معنای تحقق احیای شاهنشاهی ایرانی در وجود حکومت سامانی است.

۳.۱.۶ بسترسازی فرهنگی و اجتماعی برای احیای شاهنشاهی ایرانی

هم‌چنین، امیران سامانی برای احیای شاهنشاهی ایرانی از طریق تبدیل حکومت خود به نظام پادشاهی برای بسترسازی در این زمینه تلاش کردند و برای این بسترسازی دو نوع تدبیر را به مرحله اجرا گذاشتند: یکی تدابیر نظری و دیگری اقدامات عملی. در زمینه نظری مهم‌ترین کاری که می‌توانستند انجام دهند تقویت مبانی اندیشه‌ای نظام شاهنشاهی در نزد افکار عمومی جامعه بود، که به دو صورت انجام شد:

الف) ترویج اندیشه سیاسی عصر ساسانی: نخستین اقدام برای بسترسازی یک جریان فکری نگارش کتب و متون درباره آن اندیشه است. امیران سامانی نیز برای بسترسازی به منظور احیای شاهنشاهی ایرانی به ترجمه و تحریر متون کهن عصر ساسانی از پهلوی یا عربی به پارسی دری پرداختند. مهم‌ترین متونی که در قالب عادی (به طوری که ظن دین‌یاران را برنینگیزد و بوی کهنه‌پرستی نهد) نوشته شده بود و می‌توانست اندیشه‌های عصر ساسانی را ترویج کند و به اعتلای مقام و جای‌گاه پادشاه کمک کند کلیله و دمنه و سندبادنامه بود، که امیرالشعرا دربار امیر نصر متکفل ترجمه آن‌ها شد و به قالب منظوم درآورد (قزوینی، ۱۳۶۳: ۲/ ۳۲-۳۳؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۳۸: ۹، ۲۷؛ منشی، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۴؛ فردوسی، ۱۳۷۷: ۸/ ۱۵۷۱). بعدها نیز، به دستور امیر نوح بن نصر (حک: ۳۳۱-۳۴۳ق)، معروف به «المؤید»، تحریری منشور از سندبادنامه تهیه شد و در دسترس مردم قرار گرفت (ظهیری سمرقندی، ۱۹۴۸: ۲۵). هم‌چنین، عوفی از مواظبت امیر نصر در مطالعه و عمل به وصایای اردشیر (عهد اردشیر (?)) خبر می‌دهد (عوفی، نسخه خطی به شماره ۲۷ ب: گ ۲۲۴ الف). بدین ترتیب، با ترویج اندیشه سیاسی عصر ساسانی از اهمیت منشور خلیفه در مقبولیت حکومت امیر سامانی به میزان بسیار زیادی کاسته می‌شد و این امر مقدمه استقلال کامل حکومت سامانی از خلیفه بغداد و تحقق عملی نظام پادشاهی بود.

ب) ترتیبات درباری: پس از تحکیم مبانی نظری نظام پادشاهی، با تقلید عملی و اقتدا به سیره شهریاران ساسانی به تقویت و تکمیل آن پرداختند. از مشخصات نظام پادشاهی شکوه و هیبت پادشاهی و تجمل‌گرایی بود. امیران سامانی نیز با ساختن کاخ‌ها و قصرهای متعدد در مناطق خوش آب و هوای پایتخت، ترتیب دادن حرم‌سراهای مجلل، استخدام گسترده غلامان و خدام، حجاب گرفتن از انظار عامه، و جز آن به تقلید عملی از آل ساسان پرداختند. توجه به اعیاد و جشن‌های باستانی نظیر «مهرگان»، «نوروز»، و «سده» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۷؛ ثعالبی، ۱۳۷۶: ۵۰۸؛ بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۷۱-۵۷۲؛ عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۱۲۷؛ رودکی سمرقندی، ۱۳۷۴: ۲۵)، علاوه بر نمایش قدرت و تجمل شاه، به واسطه ارسال هدایا از طرف ملوک اطراف به دربار بخارا، منبع درآمدی برای او بود. برگزاری مجالس شراب (ثعالبی، ۱۹۹۰: ۲۰۰؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۱۶-۳۲۴) و جمع‌آوری شاعران و خنیاگران و تشویق آنان برای رونق بخشیدن به مجالس باشکوه دربار (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۱۴۹؛ ثعالبی، ۱۳۷۵ق: ۴/ ۷۰، ۷۵، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۹؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۳۳: ۹، ۴۴، ۵۲) بخارا را به تیسفون دیگر و امیر سامانی را به خسرو پرویز مانند کرده بود. استفاده از غلامان

ترک برای حجابیت تماس گرفتن با امیر را دشوار و به تدریج به کاری دست‌نیافتنی مبدل کرد (محمد بن منور، ۱۳۶۷: ۱۸۱؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/ ۷۷). بدین ترتیب، عملاً نظام پادشاهی با همه طول و عرض آن محقق شد.

۲.۶ سامانیان و احیای عنوان شاهنشاهی

دومین محور از فعالیت های سامانیان برای احیای شاهنشاهی ایرانی تلاش آنان برای احیای عنوان شاهنشاهی بود، که از دو طریق به حصول پیوست:

۱.۲.۶ جعل نسب و انتساب به ساسانیان

نخستین قدم برای احیای عنوان شاهنشاهی ایرانی انتساب خود به خاندان‌های شاهی بود. امیران سامانی نیز کوشیدند، با جعل نسبی دروغین، خود را به امیران پیش از اسلام و پادشاهان ساسانی مربوط کنند تا حکومت حق وراثتی آنان اطلاق شود. مشکل عمده در این راه این بود که هیچ‌یک از پادشاهان ساسانی به صورت مستقیم بر ماوراءالنهر سلطه نداشتند و انتساب یکی از خاندان‌های کهن سمرقند به پادشاهان ساسانی باورناپذیر بود. پس خود را به سردار بزرگ ساسانی، بهرام چوبین، که مدتی به پادشاهی نشسته بود، منتسب کردند.

تا آن‌جا که دانسته است، قدیم‌ترین ناقلان این نسب‌نامه مجعول عبارت‌اند از: ابوبکر نرشخی (د ۳۴۸ق) و ابوالحسین مسعودی (د ۳۴۶ق)؛ از قضا، روایت آن دو مخالف یک‌دیگر است. اولی بهرام چوبین را جد اعلای آل سامان می‌داند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۸۲؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۳۹؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۹۸، ۲۰۱؛ استخری، ۱۳۶۸: ۱۲۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۰؛ حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۸۹؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۳: ۳۸۶؛ سمعانی، ۱۴۰۹ق: ۳/ ۲۰۱؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/ ۲۷۹؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۶؛ معین‌الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۰۱؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۱۰۰؛ برای برخی اطلاعات تکمیلی در این باب ← هروی، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۲۱) و دومی این جای‌گاه را به بهرام گور نسبت می‌دهد (مسعودی، ۱۹۹۰: ۱/ ۲۸۶؛ ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ق: ۵/ ۱۴۱؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۳/ ۱۷۲؛ مقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۶۴).^۶ این قضیه مبین آن است که در آن زمان این نسب‌نامه در حال جعل بوده است و در نقل دهان به دهان با هم مخلوط می‌شده‌اند. ترویج و تبلیغ این نسب‌نامه، ضمن رفع قبح انتساب به عناصر پیش از اسلام، راه را برای میراث‌خواری سامانیان از ساسانیان هموار می‌کرد.

۲.۲.۶ استفاده از القاب و عناوین شاهانه

یکی از راه‌های احیای شاهنشاهی ایرانی اتخاذ القاب و عناوین شاهانه بود که بیش از همه جنبه تبلیغاتی داشت. چنان‌که مادلونگ به‌درستی نشان داده، استفاده از عناوین شاهانه می‌توانست به این امیران هویت کاریزمایی بدهد (Madelung, 1969: 92)؛ مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۹۹-۲۰۱). با توجه به موانعی که وجود داشت، سامانیان با تأخیر بیش‌تری به این روش متوسل شدند. چنان‌که امیر نوح سامانی فقط در مخالفت با اقدام بویهیان و خلفای عباسی دست‌نشانده آن‌ها در ارائه منشور حکومت ماوراءالنهر به عمویش، ابراهیم بن احمد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/ ۵۹۹)، ضمن به رسمیت نشناختن خلیفه دست‌نشانده بویهیان، خود را «الملك المؤید» خواند و جانشینان وی نیز خود را «الموفق»، «المنصور»، و «المظفر» نامیدند (Lane poole, 1881-1889: 2/ 97-103, 9/ 18)؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۳۴). استفاده از عبارت تکمیلی «من السماء» در ادامه این القاب، که برای اجتناب از عنوان «بالله» خلفای عباسی هم‌چون «المتوکل علی الله»، «المتقی لله»، «المستکفی بالله» و جز آن انجام گرفت (تردول، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۷)، علاوه بر آن‌که نسبت تماس بی‌واسطه آن‌ها را با آسمان نشان می‌داد، ادعای تأیید الهی برای اقتدار آن‌ها به عنوان شاه را فراهم می‌آورد. بنابراین، می‌توان تصور کرد که این عناوین تا چه اندازه آن‌ها را از وابستگی به خلیفه می‌رهاند و به جای‌گاه شاهی نزدیک می‌کرد. آن‌ها هم‌چنین سرداران و کارگزاران خود را مثل خلفای عباسی با القابی نظیر «عمادالدوله»، «سنان‌الدوله»، «معین‌الدوله»، و «سیف‌الدوله» مخاطب می‌کردند (بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۳۴؛ ثعالبی، ۱۹۷۷: ۴۷). در مراحل حتی لقب «ناصرالدین» یا «امیرالامراء المؤید من السماء» به این سرداران تحت فرمان اعطا کردند (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۸۷، ۱۰۸).

منابع سکه‌شناختی حاکی از آن است که دو دهه بعد نیز امیر منصور بن نوح (حک: ۳۵۰-۳۶۵ ق) در واکنش به ادعای رکن‌الدوله خود را «شاهنشا» نامید. مذاقه بر نقش روی برخی از مدال‌ها و سکه‌های سامانی نشان می‌دهد که مستقیماً از گنجینه تمثال شاهان ساسانی گرفته نشده‌اند و احتمالاً ملهم از یک منبع ایران شرقی باشند (تردول، ۱۳۹۰: ۳۳). فرزند و جانشین وی، نوح بن منصور (حک: ۳۶۵-۳۸۷ ق)، نیز ظاهراً در واکنش به ادعای عضدالدوله خود را «شاهنشا» خواند (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۲۱۰). بنابراین، در منابع متأخر امیران سامانی با عنوان «سلطان‌السلطین» نامیده شدند، که ترجمه دقیق «شاهنشا» است (ابن خلکان، ۱۹۸۷: ۵/ ۱۵۹).

۷. نتیجه‌گیری

تلاش برای احیای شاهنشاهی ایرانی از جریان‌های مؤثر سیاسی و اجتماعی ایران در طول سدهٔ چهارم است. حکومت سامانی، که از قرن سوم هجری در شرق ماوراءالنهر حاکمیت داشت، فقط در اواخر قرن سوم و در زمان امیر اسماعیل توانست بخش وسیعی از نواحی شرقی ایران را زیر سلطه بگیرد. اگرچه در طول قرن سوم روابط فیما بین آن‌ها با خلافت عباسی حسنه بود، از آغاز قرن چهارم این روابط رو به تیرگی گذارد و بحران مقبولیت ناشی از این امر امیران سامانی را به تلاش برای احیای شاهنشاهی ایرانی، به منزلهٔ راهی دیگر برای کسب مقبولیت، سوق داد. عواملی دیگر هم‌چون رقابت اشراف خراسان و ماوراءالنهر با سامانیان در کسب حکومت و رقابت حکمرانان دیلمی با سامانیان برای سلطه بر ایران مرکزی نیز مزید بر علت شد.

بنابراین، حکومت سامانی در طول قرن چهارم برای احیای ساختاری و عنوانی شاهنشاهی ایرانی دست به کار شد. در حیطهٔ احیای ساختاری، با تمرکزگرایی سیاسی، در ایجاد سازمان دیوانی و اداری، و بالاتر از همه بسترسازی فرهنگی برای احیای شاهنشاهی کوشیدند و در حیطهٔ عنوانی، با جعل نسب و انتساب خود به شاهنشاهان باستانی و شاهنشاه نامیدن خود در محافل رسمی و بر روی مسکوکات تلاش کردند. اما، از آن‌جا که به سبب اقتدار طبقهٔ دین‌یار، حضور گستردهٔ عرب‌ها و ترکان، و تراکم غازیان و صوفیان در منطقه فضای اجتماعی قلمرو سامانی چندان با این حرکت موافق نبود، حکومت سامانی، به دور از جنجال‌های سیاسی و تبلیغاتی، به این امر پرداخت و به صورتی آرام و عملی موفق شد شاهنشاهی ایرانی را احیا کند و از این منظر سرمشقی شد برای سلسله‌های حکومت‌گر بعد از خود.

پی‌نوشت‌ها

۱. منظور از این قضیه یعنی ارتباط برقرار کردن بین قدرت شاهان با خدا. چون قدما تصور می‌کردند که خدا در آسمان است و از بالا بر همه چیز اشراف و نظارت دارد. معمولاً، برای نشان دادن خدا به آسمان نظر داشتند. بنابراین، در این مورد نیز ارتباط با آسمان بدین معنی است که خداوند قدرت شاه را تأیید می‌کند.
۲. برای اطلاع از انتقال و تأثیر اندیشه و فرهنگ ساسانی بر بخارا و دربار سامانی کافی است از یک سو به موقعیت مرو در عصر ساسانی، استقرار جمع کثیری از اشراف بلندپایهٔ ساسانی در آن

واحه، گریختن آخرین شاه ساسانی با اطرافیان خود به مرو و، از طرف دیگر، به موقعیت ممتاز و تسلط نوادگان این اشراف در دولت سامانی و دربار بخارا و هم‌چنین سکونت جمعی از این اشراف در واحه بخارا توجه کنیم. برای موارد مربوط به این قضایا ← نسفی، ۱۳۷۸: ۸۱؛ سمعانی، ۱۴۰۹ ق: ۱/ ۳۳۳، ۳۵۳؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۹؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۲؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/ ۱۱۸؛ نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۹؛ ابن بیع، ۱۳۳۷: ۱۴۰؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹ ق: ۱/ ۴۲۲، ۳/ ۳۵۲. ۳. مقدسی (۱۴۰۸ ق: ۲۶۳) با ارائه فهرستی از مهم‌ترین امارت‌های عصر سامانی رابطه آن‌ها را با حکومت مرکزی بر اساس استقلال داخلی و پرداخت هدایا (نه خراج) می‌داند. گزارش‌های متعدد تاریخی درباره رابطه این‌گونه حکومت‌ها در دوره ساسانی و غزنوی در منابع آمده؛ بر اساس آن شاید بتوان رابطه میان این ملوک با امیران سامانی را تصور کرد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۵۹، ۶۷۱؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/ ۱۲۱؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۴۱؛ عوفی، نسخه خطی به شماره ۲۷ ب: گ ۱۹ ب).

۴. حسن علی سغدی، صاحب شرط امیر اسماعیل، نخستین قدم را در این راه برداشت و پسرعموهای امیر را به جرم برپا نایستادن هنگام عبور نایب امیر (صاحب شرط) دست‌گیر و فقط با وساطت امیر آزاد کرد (ابن شهاب، نسخه خطی به شماره ۱۳۳۰ ف: گ ۷۸ ب). همین‌طور در ۲۸۹ ق وقتی علمای گرگان به دست‌بوسی امیر اسماعیل آمدند، اگرچه نخست اکراه داشت، آن را پسندید و حکم به اجرای آن داد (سهمی، ۱۳۶۹ ق: ۳۵۲)؛ و حکایات متعدد دیگری درباره نحوه رفتار در حضور شاهان سامانی، طرز لباس پوشیدن، خوراک، و رفتار این شاهان در منابع متعدد آمده است؛ از جمله ← ثعالبی، ۱۹۹۰: ۴۴، ۱۰۵، ۲۰۷، ۲۴۰؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/ ۲۶۴، ۴۰۲؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۱/ ۲۷۹؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۹۹؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۸۰.

۵. مهم‌ترین دلیل ما برای جعلی خواندن این نسب‌نامه سخن معروف امیر اسماعیل است که در جمع درباریان آن‌ها را به عصامی بودن سفارش و از عظامی بودن نهی می‌کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۷/ ۶؛ ثعالبی، ۱۳۷۶: ۵۳۴).

۶. حمزه اصفهانی، که اثر خود را در ۳۵۰ ق می‌نوشت، از این نسب‌نامه خبر ندارد و فقط ذکر نام سامان خدا را دارد (اصفهانی، ۱۳۴۰ ق: ۱۵۰). ابن خلکان (۱۹۸۷: ۱۶۰/ ۵) «بهرام کوس» نوشته که می‌تواند صورت محرف گور و چوبین باشد. فردوسی (۱۳۷۷: ۱۱۹۵-۱۱۹۶) نیز از سامانیان به عنوان ادامه بهرامیان نام می‌برد (ثعالبی، ۱۳۷۵ ق: ۴/ ۲۹۶؛ ابن عماد، ۱۳۵۰ ق: ۳/ ۱۲۷)، نیز شعری از بدیع‌الزمان همدانی در شرح غلبه سلطان محمود بر خاندان سامانی سروده که در آن سامانیان را آل بهرام می‌داند.

منابع

ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ ق). *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، ۱۳ ج، بیروت: دار صادر.

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد کاتب (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، ۲ جلد در یک مجلد، تهران: کلاله خاور.
- ابن بیع، ابوعبدالله الحاکم نیشابوری (۱۳۳۷). *تاریخ نیشابور*، تلخیص الخلیفه النیشابوری، تصحیح بهمن کریمی، تهران: کتاب‌خانه ابن سینا.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق). *المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم*، ۱۰ ج، حیدرآباد الدکن: مطبعة دایرةالمعارف العثمانیه.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۳۴۵). *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابی‌بکر (۱۹۸۷). *وفیات الاعیان لأنباء ابناء الزمان*، ۸ ج، تحقیق احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- ابن شهاب یزدی، تاج‌الدین حسن. *جامع‌التواریخ*، کتاب‌خانه ملی ایران، نسخه خطی به شماره ۱۳۳۰ ف.
- ابن عماد، ابی‌الفلاح عبدالحی (۱۳۵۰ ق). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ۸ ج، قاهره: مکتبه القدسی.
- ابن عنبه، احمد بن علی (۱۳۸۰ ق). *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، تصحیح محمدحسن آل الطالقانی، نجف: مطبعة الحیدریة.
- ابن فضلان، احمد (۱۹۹۳). *رسالة ابن فضلان*، تحقیق سامی الذهان، بیروت: دار صادر.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۳۴ ق). *تجارب‌الامم*، تصحیح ه. ف. امدروز، ۳ ج، بغداد: مکتبه المنشی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۶). *الفهرست*، ترجمه و تحقیق رضا تجدد، تهران: اساطیر.
- استخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۳۸). *مسالك و ممالک (ترجمه فارسی قدیم)*، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۰ ق). *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، تصحیح جواد ایرانی تبریزی، برلین: مطبعة کاویانی.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۲). *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، ۲ ج، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۸). *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و. (۱۳۷۶). *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸). *الفرق بین الفرق*، صححه و کتب هواشه محمد زاهد بن الحسن الکوثری، قاهره: عنی بنشره عزت العطار الحسینی.
- بوسه، هریرت (۱۳۷۲). «ایران در عصر آل بویه»، در *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۴، به کوشش ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیرونی، محمد بن احمد (۱۹۲۳). *آثار الباقیه عن القرون الخالیة*، تصحیح ادوارد زاخائو، لیبزیک: [بی‌نا].
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۱۷). *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: فروغی.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۷۱). *لباب‌الانساب*، تحقیق مهدی الرجایی، ۲ ج، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی النجفی المرعشی.

- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- تاریخ سیستان* (۱۳۱۸). تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- تردول، لوک (۱۳۹۰). «شاهنشاه و الملك المؤید: مشروعیت قدرت در ایران سامانی و بویه»، *نامه تاریخ پژوهان*، ترجمه محسن رحمتی، س ۷، ش ۲۵.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۷۵ ق). *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*، ۴ ج، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۷۶). *ثمار القلوب فی المصاف و المنسوب*، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۹۷۷). *تحفة الوزراء*، تحقیق حبیب علی الراوی و الدكتور ابتسام مرهون الصفار، بغداد: مطبعة العانی.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۹۹۰). *آداب الملوك*، تحقیق جلیل العطیة، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- جرفادقانی، ناصر بن ظفر (۱۳۵۴). *ترجمه تاریخ یمینی*، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*، ۲ جلد در یک مجلد، تصحیح عبدالحی حبیبی، دو جلد در یک مجلد، تهران: دنیای کتاب.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۵۷ ق). *الوزراء و الکتاب*، عتی بتصحیحه و تحقیقه عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: مطبعة عبدالحمید الحنفی.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب* (۱۳۶۲). تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- حسن ابراهیم حسن (۱۳۶۶). *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۳ جلد در یک مجلد، تهران: جاویدان.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۳۳). *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ۴ ج، تهران: کتابفروشی خیام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۲۵۳۵). *دستورالوزراء*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۳۸). *تذکرة الشعراء*، به اهتمام محمد رضائی، تهران: چاپخانه خاور.
- ذهبی، شمس‌الدین ابو عبدالله (۱۹۶۱). *العبر فی خبر من غیر*، ۴ ج، تحقیق فؤاد سید، کویت: [بی‌نا].
- ذهبی، شمس‌الدین ابو عبدالله (۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳). *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط و دی گران، بیروت: مؤسسه الرسالة.
- رحمتی، محسن و علاء‌الدین شاهرخی (۱۳۹۱). «مرداویج و اندیشه احیاء شاهنشاهی ساسانی»، *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان*، دوره جدید، س ۴، ش ۱۳.
- رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۷۴). *دیوان اشعار*، شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: توس.
- زامباور، ا. د. (۲۵۳۶). *نسب‌نامه خلفا و شهریان*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: کتابفروشی خیام.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه*، تهران: امیرکبیر.
- سبکی، عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی (۱۳۸۳-۱۳۸۸ ق). *طبقات الشافعیة الكبرى*، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، ۵ ج، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي و شرکاء.

۷۰ سامانیان و احیای شاهنشاهی ایرانی

- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ ق.). *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ۵ ج، بیروت: دارالجنان.
- سهمی، حمزه بن یوسف (۱۳۶۹ ق / ۱۹۵۰). *تاریخ جرجان أو معرفه علماء جرجان*، حیدرآباد الدکن: مطبعه مجلس دایرةالمعارف العثمانية.
- صابی، ابوالحسین هلال بن المحسن (۱۹۰۴). *التاریخ، ضمیمه تحفه الامراء فی التاریخ الوزراء*، بیروت: مطبعة الالباء السبوعیین.
- طبری، محمد بن حریر (۱۳۵۷-۱۳۵۸ ق.). *تاریخ الامم و الملوک*، ۸ ج، یطلب من المكتبة الكبرى، مطبعة الاستقامة بالقاهرة.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۹۴۸). *سندبادنامه*، تصحیح احمد آتش، استانبول: وزارت فرهنگ ترکیه.
- عبدالهیف، سعدالله (۱۳۷۸). *امیراسماعیل سامانی*، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ، و فرهنگ سامانیان.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۵۲). *قابوسنامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عوفی، محمد بن محمد. *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه خطی به شماره ۲۷ ب.
- غفاری، قاضی احمد (تاریخ مقدمه ۱۳۴۰). *تاریخ نگارستان*، تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۵). *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۷۲). «سامانیان»، در: *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۴، گردآوری ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۷). *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، زیر نظر عبدالحسین نوشین، تهران: سوره.
- قرشی، عبدالقادر (۱۳۹۸ ق.). *جواهر المصیئه فی طبقات الحنفیه*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ۳ ج، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي.
- قرطبی، عریب بن سعد (۱۹۷۷). *صلة التاریخ الطبری؛ ذیول تاریخ الطبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳). «مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری»، در: *بیست مقاله*، به کوشش عباس اقبال و ابراهیم پورداود، تهران: دنیای کتاب.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱). *تاریخ قم*، تصحیح سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران: توس.
- قوجانی، عبدالله (۱۳۷۸). *اقتدار سامانیان در برابر خلفای عباسی؛ نامه آل سامان*، گردآوری علی اصغر شعر دوست، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ، و فرهنگ سامانیان.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۲). «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، در: *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- مجلس التوارخ و القصص (۱۳۸۳). تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: دنیای کتاب.
- محمد بن منور (۱۳۶۷). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۵۷ ش / ۱۹۳۸). التنبيه والاشراف، عنى بتصحيحه عبدالله اسماعيل الصاوى، [بی جا]: يطلب من المكتبة العصرية في بغداد.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۹۰). مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح محمد محبی الدین عبدالحمید، ۴ ج، بیروت: الشركة العالمية للكتاب.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۲). تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: دنیای کتاب.
- معین الفقراء، احمد بن محمد (۱۳۳۹). تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: ابن سینا.
- مقدسی، احمد بن محمد (۱۴۰۸ ق). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تحقیق الدكتور محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- منشی، نصرالله (۱۳۸۰). کلیله و دمنه بهرامشاهی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- موسوی، محمد بن فضل الله. تاریخ خیرات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه خطی به شماره ۶۱ ب.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۹). روضه الصفا، ۱۰ ج، تهران: پیروز؛ خیام.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۷۸). تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ، و فرهنگ سامانیان.
- نامه تنسر (۱۳۵۴). به کوشش مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۵۱). تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نسفی، عمر بن احمد (۱۳۷۸). القند فی معرفة علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.
- نظام الملک، حسن بن اسحق (۱۳۴۰). سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر (۱۳۳۳). چهارمقاله (مجمع النوادر)، با تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین، تهران: زوار.
- نقیسی، سعید (۱۳۵۲). تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، دانشگاه تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- واعظ بلخی، صفی الدین (۱۳۵۰). فضایل بلخ، ترجمه محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- هروی، جواد (۱۳۸۰). تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۷۷). تکملة تاریخ الطبری، ذیول تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله (۱۴۰۹ ق). معجم البلدان، تصحیح فردیناند ووستنفلد، ۷ ج، بیروت: دار صادر.

۷۲ سامانیان و احیای شاهنشاهی ایرانی

یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو‌عبداله (۱۹۹۳). *معجم‌الادباء*، تحقیق احسان عباس، ۷ ج، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۴۲۲ ق). *البلدان*، وضع حواشیه محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

Busse, heribert (1973). 'The Revival of Persian King ship under the Būyids', D.S.Richards (ed.), *Islamic Civilization 950-1150*, London.

Lane Poole, Staneley (1881-1889). *Catalogue Of Oriental Coins In The British Museum*, Vol. 10, London: Printed By Order of Trustees.

Madelung, Wilferd (1969). 'The Assumption of the Title shāhānshāh by Būyids and the Reign of the Daylam', *JNES*, No. 28.

Minorsky, V. (1964). 'La Domination de Daïlamites', in *Iranica: Twenty Articles*, London: Tehran University Press.